

■ **احمد رضا صدري**

امروز پنجاه و یکمین سالروز شهادت فرزند ارشد و نام‌آور امام، شهید آیت‌الله حاج سیدمصطفی خمینی است. آن بزرگ علاوه بر مشارکت مؤثر در فرآیند نهضت اسلامی، مرگی پربرکت داشت و انتشار خبر شهادت وی، یادامام را زنده و مردم مشتاق آن بزرگ را به جوشش و تجلیل واداشت. اینک در نکوداشت خاطره آن عالم ربانی و مجاهد، با حضرت آیت‌الله محمد مؤمن قمی گفت‌وشنودی انجام داده‌ایم که نتیجه آن را پیش روی دارید. امید آنکه مقبول آید. ■ ■ ■

به عنوان نخستین سؤال ، لطفاً بفرمایید که از چه دوره‌ای و چگونه با شهید آیت‌الله حاج سیدمصطفی خمینی آشنا شدید؟

بسم الله الرحمن الرحیم، الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین(ع). بنده در سال‌های ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷، در حوزه علمیه قم به تحصیل مشغول بودم و البته در آن دوره مرحوم حاج‌آقا مصطفی(ره) را از نزدیک نمی‌شناختم. در آن دوره مرحوم آیت‌الله‌الظمی بروجردی مرجع علی‌الاطلاق شیعه بودند و حوزه درسی بسیار وسیعی داشتند. بنده درس سطح را تمام کردم و قصد داشتم درس خارج را شروع کنم و می‌دانستم درس خارج حضرت امام، بسیار پر بار است. ایشان اصول را بر مبنای کفایه و فقه را بر مبنای مکاسب درس می‌دادند. بنده درس اصول را خدمت امام می‌رفتم و مرحوم حاج‌آقا مصطفی هم –که انصافاً طلبه بسیار فاضلی بود- در این درس شرکت می‌کرد. ابتدا برای درس فقه زده مرحوم آقای بروجردی می‌رفتم، ولی یک ماه که گذشت آن ار‌ها کردم و به درس فقه امام رفتم و در این دو درس بود که آشنایی نزدیک‌تری با آقای حاج‌آقا مصطفی پیدا کردم.

اشاره که کردید که ایشان طلبه فاضلی بود. روی چه خصالی، چنین تحلیلی از فضل ایشان دارید؟

این بزرگوار بسیار اهل درس و بحث بود و در حضور در جلسات درس، نظم و ترتیب خاصی داشت و هیچ درسی را از دست نمی‌داد. در بحث، مخصوصاً در موضوعات فلسفی، تبحر و مهارت ویژه‌ای داشت و در مدرسه حجتیه درباره اسفار ملاصدرا با فضلای بحث‌های پرشور و مفصلی می‌کرد. خدا رحمتش کند. صدای رسایی هم داشت و خلاصه مدرسه و کلاس را روی سرش می‌گذاشت!

خود شما هم با ایشان بحث فلسفی می‌کردید؟

بنده وقتی مطمئن شدم ایشان بر فلسفه مسلط است، در سال ۱۳۳۸ یا ۱۳۳۹ تصمیم گرفتم بخش فلسفه منظومه حاج ملاهادی سبزواری را نزد ایشان بخوانم. بخش منطق را نزد استاد دیگری خوانده بودم. با چند تن از دوستان نزد حاج‌آقا مصطفی رفتمیم و از ایشان درخواست کردیم که به ما منظومه درس بدهد. ایشان قبول کرد و جلسه درس ما هر روز، دو ساعت مانده به غروب در مسجد مدرسه حجتیه تشکیل می‌شد. ایشان در فلسفه معروف و در این زمینه، خوش فکر بود. وقتی خدمت ایشان منظومه حاج ملاهادی سبزواری را می‌خواندیم، کاملاً معلوم بود که ایشان به مباحث سطح بالاتری از اسفار ملاصدرا هم تسلط دارد. جلسات بسیار مفیدی بودند و در آنجا پیش از پیش، بر تسلط و دقت نظر بالای حاج‌آقا مصطفی در دروسی که تدریس می‌کرد، آگاه شدم. این نخستین بار بود که یک رابطه علمی منند و مستمر را با ایشان برقرار کردم. حاج‌آقا مصطفی انصافاً در مباحث فلسفی فوق‌العاده بود. همچنین در زمینه ادبیات، به‌ویژه ادبیات عرب، تبحر بالایی داشت. کتاب منظومه، کتاب سادات نیست و پس از اسفار ملاصدرا، شان بسیار بالایی دارد. می‌دانید که ملاهادی سبزواری به ملاصدرا اعتقاد و علاقه بسیار داشت و بر کتاب اسفار او، حاشیه‌ای هم نوشته است که در کتاب منظومه آمده است. حاج‌آقا مصطفی تسلط عجیبی بر کتاب اسفار داشت و می‌شود گفت که مثل موم در دستش نرم بود، طوری که وقتی درس می‌داد، انسان حقیقتاً مبهوت می‌شد و می‌دانست با یک استاد استثنایی سرسر و پای کار کرده است. فقط هم به میزانی که مقرر بود پانصده نمی‌کرد، بلکه به کل آثار ملاصدرا و نیز فلسفه اشاره می‌کرد. انسان بسیار خوش فکر و فقهی بود. همیشه قبل از اینکه عبارات کتاب را از رو بخواند، مطلب را از خارج بیان می‌کرد. بیان خیلی خوبی داشت و بر درس مسلط بود. کلاس ایشان غیر از آموزش درس، آموزش اخلاق هم بود.

ایشان از چه زمانی به درجه اجتهاد رسید؟

قبل از تبعید به ترکیه و در برهه‌ای که در خدمت ایشان بودیم، قطعاً مجتهد بود، ولی در درس حضرت امام هم شرکت می‌کرد، چون در هر حال پدر بزرگوار شان هم فقیه ممتازی بودند و در شان مثل نکات اخلاقی‌ای که بیان می‌کردند، ارزشمند بود.

آیت‌الله حاج آقا مصطفی بفرمایید.

تا وقتی که حضرت اسام را تبعید نکرده بودند، من درس خارج را نزد ایشان خواندم و اگر در فقه و اصول چیزهایی بلدم، مدیون ایشان هستم. نمی‌خواهم درس سایر علما را زیر سؤال ببرم یا خدای ناکرده نفی کنم، ولی خودم از حضرت امام بسیار آموختم. حضرت امام بسیار خوش فهم بودند، در کی عالی از مسائل داشتند و تقوایشان بی‌نظیر بود. بنده از سال ۱۳۳۷ تا آخر عمر شریف حضرت امام، حتی یک کار کوچک را هم که اندک نشائبه دنیوی در آن باشد، در ایشان مشاهده نکردم. همین درک و فهم خوب از مسائل و تقوای بالا را هم در حاج‌آقا مصطفی می‌دیدم. ایشان هر بحثی را که مطرح می‌کرد، اعم از فلسفی یا فقهی یا ادبی، با دقت تمام بیان می‌کرد. گاهی هم در بین حرف‌هایش، اشعاری را از ابن‌مالک شاعر مشهور عرب می‌آورد.

همه چیز در وجود حاج‌آقا مصطفی طبیعی بود و ابتدا تکلف در او دیده نمی‌شد. هرگز ندیدم که کاری را برای اثبات کمال و علم خود انجام بدهد. همان معنویتی که حضرت امام داشتند، در ایشان هم بود. اهل دنیا



شهید آیت‌الله حاج سیدمصطفی خمینی

«**جلوه‌ها و خاطره‌هایی از منش سیاسی و اجتماعی شهید آیت‌الله سیدمصطفی خمینی**» در **گفت‌وشنود با آیت‌الله محمد مؤمن قمی**

علم و معنویت را از پدر به ارث برده بود

نبود و مانند پدر بزرگوارش به مادیات دلبستگی نداشت. گاه به تناسب در میان حرف‌هایش شواهدی را می‌آورد، اما به هیچ وجه اهل به رخ کشیدن معلوماتش نبود. بسیار خاکی و درویش مسلک بود و کمترین اثری از تکبر و به اصطلاح امروزی‌ها آفازادگی در او مشاهده نمی‌شد. مطلقاً خودش را نمی‌گرفت که من پسر فلانی هستم. جامع فضایل بود.

ظاهراً از دوره‌ای به بعد ایشان تصمیم می‌گیرد دیگر در بیاناتش شعر نگوید یا نخواند. داستان از چه قرار بود؟

بله، ایشان اشعار فراوانی را حفظ بود. یک بار گفت: «من اشعار ابن مالک را حفظ بودم، ولی تصمیم گرفتم دیگر نخوانم تا از یادم برود.»

چرا؟

می‌گفت: روایت است هر کسی که ذهن خود را از شعر انباشته کند، انگار که مغزش را پر از چرک کرده است! حتی به این نکات جزئی و ظریف هم توجه داشت. ما از روحیه عرفانی ایشان هم استفاده می‌کردیم.

اشاره‌ای هم به آثار ایشان و تنوع موضوعی آن داشته باشید.

از کتاب‌های ایشان که چاپ شده‌اند، غیر از اصول، در زمینه فقه، کتاب الصوم ایشان را دارم. تفسیرشان هم اثر ارزنده‌ای است. خوب است این را بگویم که ایشان اساساً روحیه تقلید نداشت. در مسائل تأمل می‌کرد و با اجتهاد پیش می‌رفت. اگر زنده می‌ماند، بلاشک از علمای سطح اول عالم تشیع بود کم‌اینکه در همان زمان هم، تا حدودی به این جایگاه دست یافته بود.

از ویژگی‌های درس امام و جایگاه حاج‌آقا مصطفی در این درس‌ها بر ایمان بگویید.

درس حضرت امام بعد از درس آیت‌الله بروجردی از همه درس‌ها شلوغ‌تر بود. امام یک ساعت و نیم

بعد از طلوع آفتاب درس را شروع می‌کردند و حدود ۵۰ دقیقه درس می‌دادند. درس آیت‌الله بروجردی حدود دو ساعت و نیم بعد از طلوع آفتاب شروع می‌شد. از مسجد سلمانسی که امام در آنجا درس می‌دادند تا مسجد بالاسر که آیت‌الله بروجردی تدریس می‌کردند، ۱۰ دقیقه راه بود و می‌شد پس از درس امام به درس ایشان هم رسید.

در حوزه بالاترین درسی که فقهاً تدریس می‌کنند، درس خارج است. درس خارج امام اعتبار خاصی داشت، ولی هیچ‌وقت کسی نشانه‌ای بر اینکه امام ادعا کند که چیزی بلدن یا به خاطر علمشان تقاضی داشته باشند، در ایشان مشاهده نشد. تنها چیزی که ما در امام دیدیم، تواضع بود و معنویت.

طلبه‌های باسواد و درسخوان حتماً سعی می‌کردند در درس امام شرکت کنند. همانطور که اشاره کردم، یکی از این طلبه‌های فاضل و اهل بحث و درس، مرحوم حاج‌آقا مصطفی بود. ایشان بیش از همه سر درس اشکال می‌کرد و اشکالات علمی و دقیقی هم می‌گرفت، به‌طوری که حتی گاهی با امام بحثشان بالا می‌گرفت و حاج‌آقا مصطفی ادا به این دلیل که پدرش مجتهد سرشناس و جامع‌الشرایطی بودند، تواته نمی‌کرد.

حرف خود می‌ایستادند و بحث می‌کردند. رابطه حضرت امام و حاج‌آقا مصطفی فقط یک رابطه پدر و فرزندنی نبود و حضرت امام به دقت و پیگیری حاج‌آقا مصطفی توجه و عنایت ویژه‌ای داشتند.

آیا امام برای فرزندشان امتیاز ویژه‌ای قائل می‌شدند؟

خیر، البته حاج‌آقا مصطفی هم انسان متعدهی بود و هیچ‌وقت کاری نمی‌کرد که با شان روحانیت مطابقت نداشته باشد و توقع امتیاز ویژه‌ای را از جانب پدر نداشت. امام با وجود علاقه شدیدی که به حاج‌آقا مصطفی داشتند، هیچ‌وقت شرایط خاصی را برای او در نظر نمی‌گرفتند. مثلاً یادم است وقتی

خروش در آمدند و تظاهرات شد. آقایان علما برای اینکه جلوی اغتشاش و کشتار را بگیرند، از مردم خواستند زودتر از صحن بیرون بروند. حاج‌آقا مصطفی هم از مردم خواست متفرق شوند و آن روز عصر در ساعت ۵ به حرم برگردند. البته آن روز عصر حکومت نظامی برقرار و از تجمع مردم جلوگیری شد. از آن تاریخ بود که حضرت امام را در تهران حبس کردند.

چه مدت؟

حدود یک سال.

در این فاصله بیت ایشان را چه کسی اداره می‌کرد؟

حاج‌آقا مصطفی همراه با خانواده به اندرونی منزل امام آمد و اداره بیت را به عهده گرفت. همه کارها زیر نظر و به دستور ایشان اداره می‌شد. مریدان حضرت امام اصرار داشتند که در غیبت ایشان، حتماً در بیت ایشان حضور پیدا کنند و چراغ خانه را روشن نگه دارند و بیت حضرت امام را حتی برای یک ساعت هم خالی نگذارند. ما تصور می‌کردیم زندان حضرت امام زیاد طول نکشد. چند ماه بعد از دستگیری ایشان، فهمیدیم امام را از زندان به خانه‌ای در قیصریه منتقل کرده‌اند. در آنجا اجازه ملاقات می‌دادند، به همین دلیل عده‌ای تصمیم گرفتند همان روز به دیدن امام بروند، ولی من فردا صبح رفتم که البته راهم ندادند و گفتند: فقط علمای شاخص حق ملاقات با حضرت امام را دارند!

آیا حاج‌آقا مصطفی در فاصله‌ای که امام در زندان بودند، درس می‌خواندند یا تدریس می‌کردند؟

خبر ندارم. اگر هم ایشان کلاسی داشته است من خبر نداشتم، ولی واقعیت این است که اداره بیت و تحصیل هم‌زمان، کار ساده‌ای نبود.

رابطه حاج‌آقا مصطفی با سایر علما چگونه بود؟

حاج‌آقا مصطفی نهایت تلاش خود را برای حفظ وحدت بین علما می‌کرد. خود حضرت امام هم همواره روی وحدت روحانیون تأکید داشتند. یادم است در آن برهه مرحوم آیت‌الله خوبی مصرف قند و شکر را –که در انحصار دولت بود- ممنوع اعلام کردند. حاج‌آقا مصطفی با اینکه خود و پسر بزرگوارش مجتهد بودند و می‌توانستند به اجتهاد خود عمل کنند، به احترام فتوای آیت‌الله خوبی، دیگر به جای قند و شکر، شربت سر که شیره به مراجعین می‌دادند. حضرت امام به‌قدری به وحدت بین روحانیون اهمیت می‌دادند که می‌فرمودند: «حتی اگر حرفی هم ندراید که به هم بزیند، هفته‌ای یک بار دور هم جمع شوید و جای بخورید! همین جمع شدن شما باعث می‌شود دشمن دست و پای خود را جمع کند.» حاج‌آقا مصطفی هم سعی می‌کرد این دستور پدر را اجرا کند.

از رویداد آزادی حضرت اسام در فروردین ماه ۱۳۴۲ چه خاطره‌ای دارید؟

من در آن ایام در قم نبودم. من در اواخر سال ۱۳۴۲ به عراق رفتم و تا مرداد سال ۱۳۴۳ در آنجا بودم، لذا هنگامی که اسام از زندان آزاد شدند، در نجف بودم. ما آنجا در مدرسه آیت‌الله بروجردی، جشن آزادی امام را گرفتیم. رژیم شاه، خیلی طلبه‌ها را اذیت می‌کرد. به همین دلیل هر کسی که توانسته بود، خودش را به حوزه نجف رسانده بود. حوزه نجف ضعیف شده بود و با آمدن طلاب ایرانی –که خوب درس خوانده بودند- رونق گرفت. مدرسه آیت‌الله بروجردی محل تجمع این‌ن طلاب بود. مرحوم حاج شیخ نصرالله خلخالسی هم کمک کار علاقه‌مندان به امام در آنجا بود. به همین دلیل جشن آزادی امام را در این مدرسه گرفتیم.

شما کی به ایران برگشتید؟

در مرداد سال ۱۳۴۳. در آن زمان حضرت امام تدریس می‌کردند و من هم توفیق پیدا کردم که در آن درس حضور پیدا کنم.

هنگامی که امام به نجف تبعید شدند، توانستید به ملاقات ایشان بروید؟

بله، من گذرنامه عراقی داشتم و برای اینکه باطل نشود، باید سالی دو بار به عراق می‌رفتم، اما در عین حال مشمول نظام وظیفه بودم و به صورت عادل امکان خروج از کشور را نداشتم. به همین دلیل به صورت قاچاقی می‌رفتم. یک بار زمانی که حضرت اسام و حاج‌آقا مصطفی در ترکیه بودند توانستم به دیدنشان بروم، ولی وقتی برگشتم رژیم فهمید و مرا دستگیر و محاکمه کرد. در آن سال‌ها ۱۰۰ تومسان می‌گرفتند و معافیت سربازی می‌دادند، با اینکه مبلغ کمی نبود، ولی به هر شکلی که بود تهیه کردم و دادم و معافی گرفتم. از آن به بعد شاید بیش از ۲۰ بار به عراق رفتم و همان جا هم ازدواج کردم.

از درس‌های اسام در نجف بر ایمان بگویید؟

جلسات درس امام ملولاً جمعیت و با درس‌های آیت‌الله خوبی هم‌تراز بود، در حالی که رژیم شاه عمداً امام را به نجف فرستاده بود تا حضور مراجع بزرگ آنجا حضور ایشان را تحت‌الشعاع قرار بدهد و مردم به‌تدریج ایشان را فراموش کنند، اما نتیجه کاملاً برعکس شد.

جلسات درس امام در کجا تشکیل می‌شد؟ حاج‌آقا مصطفی هم در این درس‌ها شرکت می‌کرد؟

جلسات درس حضرت امام در مدرسه شیخ انصاری معروف به مسجد ترک‌ها برگزار می‌شد و حاج‌آقا مصطفی مستشکل اصلی این درس‌ها بود.

خاریج

کفت‌وگو ۸۸۴۹۸۴۷۹

۹ روزنامه جوان | شماره ۵۴۹۹

بیت امام را چه کسی اداره می‌کرد؟

حاج‌آقا مصطفی وقت خود را منحصراً به شرکت در درس علمای بزرگ و تحصیل و تدریس اختصاص داده و به عنوان یک مدرس عالم و دقیق مطرح شده بود. او درست مثل گذشته‌ها اهل مباحثه‌های پرشور بود. حضرت امام هم تمایل نداشتند حاج‌آقا مصطفی وقتش را صرف اداره بیت یا امثال آن کند. خود حاج‌آقا مصطفی هم علاقه‌ای به این کار نداشت و در قم هم بنا به ضرورت این کار را کرده بود.

آخرین ملاقات شما با حاج‌آقا مصطفی کی بود؟

بار آخر در سال ۱۳۴۹ به عراق رفتم و به من گفتند: ایشان به لبنان رفته است. علت را جویا شدم، گفتند: یکی از آقایان در نجف حرف‌های نامربوطی درباره ایشان زده و ایشان هم ناراحت شده و به لبنان رفته است! افراد وابسته به رژیم شاه، از آزار و اذیت حضرت امام و حاج‌آقا مصطفی فرگذاز نمی‌کردند. این دو بزرگوار حقیقتاً در نجف خیلی اذیت شدند.

با حضرت امام هم ملاقات داشتید؟

بله. خدمت ایشان رفتم و از اوضاع ایران برایشان گفتم. زمانی بود که مرحوم آیت‌الله حکیم فوت کرده بود و آقایان فضلا و مدرسین حوزه علمیه قم، طی اعلامیه‌ای مردم را به تقلید از حضرت امام ار جاع داده بودند. خدمت امام که رسیدم، دیدم مرحوم آقای اشعیخ عبدالعلی قرهی آنجلس. امام بسیار ناراحت بودند. من که وارد شدم به آقای قره‌هی اشاره کردند که بیرون بروند. من تصور می‌کردم اعلامیه فضلی‌قم به دست امام رسیده است، ولی در آنجا فهمیدم اینطور نیست. البته خبرش را شنیده بودند، ولی اعلامیه‌را ندیده بودند. بسا ناراحتی از من پرسیدند: «شما کسانی که این کار را کرده‌اند می‌شناسید؟» عرض کردم: بله و نامشان را برده ام. در ضمن عرض کردم که خودم هم در زمره آنها هستم! امام فرمودند: «روی چه حسابی این کار را کرده‌اند؟» عرض کردم: «برای اینکه رژیم شاه سمت و تعدی به احکام اسلام را از حد گذرانده است و بالاخره یک نفر باید بیاید و توی دهان شاه بزند و علمای قم هم سعی کرده‌اند به وظیفه شرعی خود عمل کنند، چون جز شما کسی این مطرح کردم و پای خدا و ادای تکلیف به میان آمد، حضرت امام سکوت کردند و دیگر در این باره بحثی نکردند. در آنجا متوجه شدم ایشان از رفتار برخی از روحانیون نجف بسیار ناراحت هستند. می‌فرمودند: «اینها شایعه پراکنده‌اند که: فلانی آمده است که کار ما را از رونق بیندازد! در حالی که قصد این است که به آنها بفهمانم رژیم‌ها را ستمگر و غاصبی چون رژیم بعث و رژیم شاه را تحمل نکنند. گفته‌اند: فلانی همه کمونیست‌ها را دور خود جمع کرده است و با آنها رابطه دارد.»

من بعضی از این شایعه‌پراکن‌ها را می‌شناختم. یکی از آنها در جلسه ناهاری گفت: «آقای خمینی اهل مبارزات سیاسی است که امری غیرالهی است.» او از کسانی بود که خیلی حضرت امام را اذیت کرد. موقعی که به ایران برگشتم، ساواک به دلیل اینکه همواره می‌گفت: آیت‌الله خمینی اعلم است مرا دستگیر کرد. مدتی هم گذرنامه‌ام را نگه داشتند و محدودیت‌هایی را برایم به وجود آوردند، ولی به لحاظ خنده‌ها هر چه بود گذشت و سرتایم ملت از زیر یوغ رژیم ستمکار پهلوی بیرون آمد.

کلام آخر؟

وقتی حضرت امام(ره) در اوایل نهضت به ملاقات حضرت آیت‌الله بهاء‌الدین(ره) رفتند، جناب آقای بهاء‌الدینی فرمودند: «در این مبارزه‌ای که شما پیش‌قدم شده‌اید، باید علما با شما باشند، ولی من فکر می‌کنم. علما کنار بکشند و شما را تنها بگذارند، چرا شما این کار را می‌کنید؟» حضرت امام(ره) فرمودند: «من در مرحله‌ای گویا اختیار خودم با من نیست و مرا به آن راهی که باید بروم، راهنمایی می‌کنند و من وظیفه‌ای تشخیص می‌دهم که این کار را باید انجام دهم و همان کار را می‌کنم.» البته بعدها روحانیت مخصوصاً روحانیت قم با لایخص مدرسین و فضلای ارزشمندقم در زمان تبعید حضرت امام(ره) –به ترکیه و نجف کمک‌های فراوانی کردند و اطلاعاتیه‌ها و پیام‌های حضرت امام(ره) را تکثیر و در سراسر ایران پخش می‌نمودند. این واقعیت بسیار مهمی است که حضرت امام(ره) برای دنیا حساب باز نمی‌کرد، هرگز مردم را به «خود» دعوت نمی‌کرد و از شجاعت و قدرت روحی اسلامی برخوردار بود. بعد از رحلت مرحوم آیت‌الله بروجردی(قدس سره)، عده‌ای برای تقلید به ایشان رجوع نمودند، اما حضرت امام(ره) خود را به عنوان خادم طلبه‌ها معرفی فرمودند. ایشان آنچه را که وظیفه الهی تشخیص می‌داد، عمل می‌کرد و می‌فرمود: «امروز تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب ولو بلغ ما بلغ.»

هرگز ترس برای امام(ره) معنا نداشت چون برای خدا می‌کرد و آن زمان که ایشان را به تهران می‌بردند، می‌فرمود: «در راه هم، آنها می‌ترسیدند و من نمی‌ترسیدم و من آنها را تسلیت می‌دادم که ترسیدم.» این هوای نفس نبود، بلکه واقعیت بود و هرگز غیر از این را از امام(ره) ندیدیم و بزرگان، علما و جامعه اسلامی هم جز این را از آن مرد الهی ندیدند و برای همین به سمت امام(ره) گرایش پیدا کردند.

آیت‌الله حاج شیخ محمدتوفیق قمی